
داستان و نمایشنامه‌ی

پنچری

تورج رهنما

پنچری (Die Panne) داستانی است که در ۱۹۵۶ منتشر شد. بر پایه‌ی همین داستان، نویسنده نمایشنامه‌ای هم با همان عنوان نوشت که ابتدا در ۱۹۷۹ به چاپ رسید. پرسشی که دورنمات در این داستان مطرح می‌کند، این است: آیا هنوز هم در جهانی که سرنوشت آن را تنها اتفاقات غیرقابل پیش‌بینی تعیین می‌کنند، یعنی در دنیای پنچریها، موضوعاتی را می‌توان یافت که درباره‌ی آنها نویسنده بتواند بدون تظاهر به اخلاق‌گرایی داستان بنویسد؟ پاسخ این پرسش را دورنمات با خلق قهرمان داستانش، تراپس، می‌دهد. تراپس، نماینده‌ی سیار یک مؤسسه‌ی تجاری است که اتومبیلش، در سفری که وی برای انجام امور شرکت انجام می‌دهد، خراب می‌شود. او تصمیم می‌گیرد که شب را در دهکده‌ای در بین راه به روز برساند. اما تراپس خوابگاهی نمی‌یابد و ناگزیر می‌شود در ویلایی که در نزدیکی دهکده قرار دارد بیتوته کند. تراپس در این ویلا با چهار مرد آشنا می‌شود که او را به صرف شام دعوت می‌کنند. تراپس با خوشحالی دعوت آنها را می‌پذیرد. در اثنای صرف شام، افراد مزبور - که همه قاضیان بازنشسته هستند - پیشنهاد می‌کنند که برای سرگرمی به یک بازی دسته‌جمعی بپردازند؛ یعنی محاکمه‌ای خیالی ترتیب دهند. اعضای دادگاه قبلاً انتخاب شده‌اند: دادستان، وکیل مدافع، قاضی و فردی که خود را «جلاد» می‌نامد و وظیفه‌اش اجرای حکم است. تراپس نقش متهم را به عهده می‌گیرد، و بدین ترتیب بازی آغاز می‌شود. اکنون تراپس به شرح زندگی خود می‌پردازد و از روابط خود با

رئیس سابقش - که اخیراً بر اثر سکته‌ی قلبی درگذشته است - صحبت می‌کند. ضمناً اعتراف می‌کند که با همسر او رابطه‌ی عاشقانه داشته و این موضوع را عمداً توسط زنی دیگر به او منتقل کرده است. تراپس همه‌ی این مطالب را با غرور تمام و در کمال سادگی بیان می‌کند، بدون آن که از عواقب کار آگاه باشد. اکنون نوبت دادستان است. او در خطابه‌ی غرای خود متهم را طبق اعترافات صریحش فردی جنایتکار می‌نامد و برایش تقاضای اعدام می‌کند.

سخنان وکیل مدافع که متهم را بی‌گناه و او را «فربانی تمدنِ زمان ما» می‌داند، بی‌نتیجه است: رئیس دادگاه حکم اعدام تراپس را صادر می‌کند. اکنون نوبت جلاد است. او محکوم را به اتاقی در زیر شیروانی می‌برد و در آنجا زندانی می‌کند. اما صبح روز بعد که مهمانان شب پیش برای اعلام ختم «بازی» به خوابگاه تراپس می‌روند، مشاهده می‌کنند که او خود را حلق‌آویز کرده است.

پاره‌ای از منتقدان ادبی، مشابهت‌هایی بین داستان پنچری و رمان محاکمه (کافکا) می‌یابند و معتقد هستند که در اینجا، با مرگ تراپس، عدالت به گونه‌ای پنهانی اجرا می‌شود. اما برخی دیگر از منتقدان خودکشی او را عملی بیهوده و نابجا می‌دانند و اعتقاد دارند که او با این کار به «بازی» قاضیان بازنشسته و، در نتیجه، به کیفیت اثر دورنمات لطمه زده است. به نظر می‌رسد که دورنمات انتقاد صاحب‌نظران اخیر را پذیرفته است، زیرا در نمایشنامه‌ی رادیویی، که او اندکی پس از انتشار این داستان نوشت، از خودکشی تراپس اثری نیست: در اینجا تراپس، پس از گذراندن شبی پر دلهره، صبح روز بعد با اتومبیلش که در این فاصله تعمیر شده است به سفر خود ادامه می‌دهد.

پرتال جامع علوم انسانی